



درآمد

در نخستین روزهای مقاومت خرمشهر، نقش بی‌بدیل نیروهای مردمی تحت فرماندهی بزرگانی چون شهید هاشمی و شهید شیخ شریف، متأسفانه آن گونه که باید بیان و ارزیابی نشده است. این گفتگو با فرزند آن شهید شریف فنوتی که همراه پدر بوده است خوشبختانه در حد مجالی که مطالبی از این دست فراهم می‌سازد، شرح دقیق و کاملی از این ایثارهاست.

■ شهید هاشمی، شیخ شریف و خرمشهر در گفت و شنود با

حجت الاسلام والمسلمین محمد محسن فنوتی

## حماسه‌ها آفریدند...

از زمین سبز می‌شدند. از یک طرف ضعف نیروهای نظامی را داشتیم و از یک طرف خیانت اینها را و خلاصه از نظر فرماندهی، تجهیزات، ضعف روحی و همه چیز در شرایط بسیار بدی گرفتار شده بودیم. نیروهای اندک کارآمد ما هم که از روز اول در کردستان و گنبد و سایر نقاط درگیر ضد انقلاب بودند. بسیج به امر امام تشکیل شده بود، اما هنوز شکل منسجمی نگرفته بود و هنوز توان آن محسوس نبود. روزهای اولی که مردم به میدان جنگ آمدند به آنها نیروهای مردمی می‌گفتند و عنوان بسیج مطرح نبود.

منافقین که با نیت و اراده و آگاهی کامل بر مقاصدشان، از شهرهای مختلف به خرمشهر آمده بودند، هر جا که به سلاح دسترسی پیدا می‌کردند، آنها را به سرعت می‌بردند تا به شهرها بیاورند و در شهرها آشوب ایجاد و جبهه را تضعیف کنند و رزمندگان اسلام هر چه زودتر شکست بخورند. بعد از امام، از نظر فرماندهی و مقام، رئیس جمهور را داشتیم که باید خادم‌ترین فرد به انقلاب و اسلام می‌بود، اما خائن‌ترین افراد از آب درآمد و هیچ کاری هم در قبال او نمی‌شد کرد و راه پس و پیشی برای رزمندگان وجود نداشت. امام فرماندهی کل قوا را به او محول کردند و او به جای اینکه بیاید سپاه و نیروهای مردمی را تجهیز کند، جلوی این کار را می‌گرفت.

یک روز در خرمشهر آمدند. به شیخ شریف گفتند که یک جیب مهمات دارد از شهر بیرون برده می‌شود. گفتیم جلوی او را بگیریم، گفتند قدرتی نداریم. اینها می‌گویند ما نیروهای بنی‌صدر هستیم، این سلاح‌ها خراب هستند و ما آمده‌ایم اینها را ببریم. شیخ شریف خودش وارد عمل شد و گفت: «سلاح‌ها را کجا می‌برید؟ بچه‌های ما سلاح ندارند.» گفتند: «ما نیروهای بنی‌صدر هستیم و این سلاح‌ها خرابند و باید آنها را ببریم.» ایشان گفت: «فعلاً فرماندهی منطقه را من به عهده دارم. این سلاح‌ها را پیاده کنید و بگذارید بچه‌های ما مسلح شوند.» خلاصه درگیری بین بچه‌های شیخ شریف و بچه‌های بنی‌صدر بالا گرفت. حالا شما تصور را بکنید بنی‌صدری که فرمانده کل قواست، در آن معرکه داشت چگونگی عمل می‌کرد. اینها را می‌گویم تا ببینید در چه وضعیتی بودیم. خلاصه شیخ شریف گلنگلان را کشید و گفت: «اگر حرکت کنید، می‌زنم.» در آن زمان بهترین ماشین جیب آهون بود که آنها در اختیار داشتند. ماشین را روشن کردند و شیخ، چرخ‌های ماشین را به رگبار بست و ماشین خوابید. بعد به بچه‌ها گفت:

نجات بدهد. شما در خرمشهر خانواده‌هایی را می‌دیدید که نه پولی برداشتند، نه وسیله‌ای، نه چیزی. خانم‌ها چادرها را به سر کردند و بچه‌ها را به بغل گرفتند و فرار کردند و امیدشان هم این بود که همان شب غائله تمام می‌شود و فردا به خانه‌هایشان برمی‌گردند.

در این وانفاسار تشری وجود نداشت و پس از انقلاب، بسیاری از فرماندهان آن یا معلوم شده و یا فرار کرده بودند. تمام قدرت یک ارتش به فرماندهان آن است و بعد به ابزار و تجهیزات آن است، ولی ارتش ما به وضعیت ضعیفی دچار شده بود. سپاه هم که یک نهاد نونهال بود که قوی‌ترین اسلحه‌ای که در اختیار داشت، مثلاً ژ-۳ بود و تعداد بسیار کمی آرپی‌چی و چند عدد خمپاره ۶۰. سپاه آبادان به جزیره خارک رفته و یک توپ ۱۰۶ را برای آموزش بچه‌های سپاه آبادان و خرمشهر آورده بود. تانک‌هایی که از ارتش به میدان جنگ آمده بودند،

عظمت عملکرد نیروهای مردمی این بود که اجازه ندادند لشکرهای چپ و راست عراق به یکدیگر ملحق شوند و برای تصرف شهرهای خوزستان حرکت کنند. یکی از دلیر مردانی که در آن مقطع زمانی مظلومیت انقلاب و مظلومیت امام و تنهایی اسلام و انقلاب بود به سمت خرمشهر، یعنی آن صحنه کربلائی آمد، شهید سید مجتبی هاشمی بود.

غالباً یا گلوله نداشتند، یا لوله تانک خراب بود یا خود تانک از کار افتاده بود؛ خلاصه اینکه به درد نمی‌خورد. اگر هم این اشکالات وجود نداشتند، فرماندهان می‌گفتند ما دستور شلیک ندادیم. اینهایی را که عرض می‌کنم برای این است که می‌خواهم فضای آن روز را برای شما ترسیم کنم تا پی به ارزش کار دلاورمردانی چون شهید هاشمی ببرید. از یک طرف هم عده‌ای خود فروخته را داشتیم به نام خلق عرب که البته مردم عرق خوزستان جزو اینها نبودند. اینها نه تنها در خوزستان که در بلوچستان و کردستان و گنبد و سایر نقاط ایران هم بودند و هر روز با هدایت بیگانگان، مثل قارچ

نام شهید مجتبی هاشمی هم‌زمان با حماسه خرمشهر مطرح می‌شود. آیا آشنائی شما با وی به همین مقطع برمی‌گردد یا قبل از آمدن هم با هم آشنائی داشتید؟

بسم‌الله الرحمن الرحیم مقدمتاً باید مطالبی را عرض کنم در باب عظمت مقاومت خرمشهر که بعد از قیام حضرت اباعده‌الله (ع) در کربلا، ما دومی برای آن نمی‌شناسیم. من پیروزی ۸ سال دفاع مقدس ما، پیروزی ۳۱ روزه جنگ حزب‌الله و پیروزی ۲۲ روزه مردم مبارز و سلحشور غزه، همه را پیرو مقاومت خرمشهر می‌دانم که اگر مقاومت خرمشهر نبود، امروز معلوم نبود که بر سر انقلاب ما چه آمده بود و اسلام چه صدماتی خورده بود، منتهی هر کسی به اندازه استعداد خودش می‌تواند این مقاومت را تشریح کند و هنوز ملت ما که هیچ، حتی برای مسئولین ما هم چون این حماسه هنوز تازه است، عظمت و اهمیت آن را درک نکرده‌اند و هر چه می‌گذرد ارزش و اهمیت این مقاومت برای ما روشن‌تر می‌شود.

سال گذشته ما از فک و شوش و... دیداری داشتیم و سردار فتح‌الله جعفری مطلبی را نقل کرد و گفت که حالا خیلی مانده تا ما به عظمت مقاومت خرمشهر پی ببریم و آن مطلب این بود که عراقی‌ها از سمت چپ به خوزستان حمله کردند و تا کناره پل کرخه آمدند و آنجا ایستادند. آنها منتظر بودند لشکرهایی که به خرمشهر حمله کرده بودند، ابتدا خرمشهر را تصرف کنند و بعد به آبادان برسند و بعد از آبادان، لشکرها از چپ و راست، به طرف اهواز و اندیشک و دزفول هجوم بیاورند. اینها قرار گذاشته بودند بعد از تصرف خرمشهر، به سمت اهواز حرکت کنند و قبل از آن، حرکت نکنند، کما اینکه بعد از تصرف خرمشهر، دهلران را تصرف کردند و به سمت اهواز آمدند.

عظمت عملکرد نیروهای مردمی این بود که اجازه ندادند لشکرهای چپ و راست عراق به یکدیگر ملحق شوند و برای تصرف شهرهای خوزستان حرکت کنند. تصور شما را بکنید که این رزمندگان و دلیر مردان چه خدمت بزرگی در این خطه کردند. یکی از دلیر مردانی که در آن مقطع زمانی مظلومیت امام، مظلومیت انقلاب و تنهایی امام و انقلاب بود به سمت خرمشهر، یعنی آن صحنه کربلائی آمد، شهید سید مجتبی هاشمی بود. در آن برهه چنان آتشی در خرمشهر و خوزستان بر پا شد که مردم گیج شدند و واقعا نمی‌فهمیدند چه باید بکنند. هر کسی سعی داشت جان‌ش را بر دارد و



**صدام و ناتو و انگلیس و صهیونیسم و شوروی آن موقع، در کشیدن این نقشه اشتباه نکرده بودند که ما سه روزه خرمشهر را می‌گیریم و یک هفته‌ای خوزستان را، اما اینها یک عامل بزرگ را در محاسبات خود در نظر نگرفته بودند و آن هم دست خدا بود که ناگهان از آستین امثال شیخ شریف و شهید هاشمی بیرون آمد.**

«سریع اسلحه‌ها را تخلیه کنید.» اینها گفتند: «می‌رویم به بنی‌صدر می‌گوییم.» شیخ هم گفت: «به هر کسی که دل‌تان می‌خواهد بروید بگویند.»

خاطره دیگری را بیان می‌کنم تا عظمت کار امثال شهید هاشمی برای جامعه ما و تاریخ آینده، روشن شود. آیت‌الله عراقی که رئیس دادگاه‌های انقلاب آبادان و خرمشهر و رئیس دادگاه‌های ارتش استان بود، نقل می‌کند: «به گردان دژ خرمشهر آمدیم و مرا راه ندادند! اما ناگهان دیدم عده‌ای که چهره‌هایشان بسیار برابرم آشنا بود، دارند سلاح‌هایی را تحویل می‌گیرند. خوب که دقت کردم، دیدم ما اینها را به عنوان منافق محاکمه و بعد آزاد کرده بودیم و حالا اینها به ستاد بنی‌صدر رفته و در گردان دژ مستقر شده بودند. فوراً به بچه‌ها گفتم اسلحه‌ها را بگیرند و آنها را دستگیر کنند.»

در خرمشهر، مردمی که شاید در دوران انقلاب فقط صدای تیراندازی‌های را شنیده بودند و یا در سال‌های ۵۷ تا ۵۹ که در خرمشهر بمب‌گذاری‌هایی صورت گرفت، صدای انفجار بمب را شنیده و چند شهید داده بودند و یا خبر درگیری‌های بچه‌های سپاه در مرز به گوششان خورده بود، حالا ناگهان انواع و اقسام سلاح‌ها مثل باران روی سرشان سرازیر شده بود؛ یعنی خانم خانه توی حیاط نشسته است و دارد رخت شوشهر و بچه‌هایش را می‌شوید و فرزندش هم دارد بازی می‌کند که ناگهان خمپاره توی حیاط می‌افتد و همه تکه پاره می‌شوند و آنهایی هم که جان به در برده‌اند، نمی‌دانند چه بکنند. آن روزها در خرمشهر در خانه‌های مردم کمتر با جنازه سالم برخورد می‌کردید، بلکه بیشتر پا و دست و کله بود که این طرف و آن طرف افتاده بود. باید این تکه‌ها را توی پتو یا

چادر شب جمع می‌کردید تا بتوانید ببرید و دفن کنید. عراقی‌ها توپ‌های ۱۰۵ را کنار هم می‌گذاشتند و آن قدر امکانات داشتند که ۵ تا ۵ تا تسلیک می‌کردند و ما به اینها می‌گفتمیم خمسه خمسه. فکر می‌کردیم یک سلاح جدید آمده که ۵ تا لوله دارد و ۵ تا گلوله را با هم می‌زند، درحالی که اینها ۵ تا توپ بود که با هم می‌زدند. در چنین موقعیتی مردم نمی‌دانستند بروند؟ بمانند؟ تکلیف هیچ کس معلوم نبود. اصلاً دشمن را نمی‌دیدند و از آسمان و زمین مورد حمله قرار گرفته بودند.

مطلب دیگری را از مظلومیت امام و خرمشهر و مردم و انقلاب، خود من در صحنه حضور داشتیم که شیخ شریف وارد شد و دو نفر از سربازهای دژبان جلوی او را گرفتند و گفتند: «باید سلاح‌هایتان را تحویل بدهید.» شیخ شریف گفت: «ما آمده‌ایم کمک شما. تازه باید خوشحال هم باشیم.» گفت: «دستور بنی‌صدر است. هر کسی که در خرمشهر جواز حمل اسلحه ندارد، باید اسلحه‌اش را تحویل بدهد.» بعد هم نشستند و گلنگدان را کشیدند و گفتند: «با اسلحه‌هایتان را بدهید یا خلع سلاح‌تان می‌کنیم.» شیخ با زبان لین یک روحانی با اینها صحبت کرد و گفت: «ما آمده‌ایم به شما کمک کنیم.» سربازها گفتند: «یعنی شما ما را می‌زنید؟» شیخ شریف گفت: «اگر لازم باشد، شما را هم می‌زنیم. ما برای دفاع از اسلام آمده‌ایم.» آنها گفتند: «شیخ! ما ماموریم و معذور. شما ما را ببخشید.»

شیخ آمده بود آبادان که برای خرمشهر نیرو بیاورد. این وضعیت سیاست و نظامی ما در خرمشهر بود. در روزهای اول اشغال خرمشهر، یک عده از نیروهای شهرداری و ژاندارمری تا گلوله آخر جنگیدند و شهید شدند. صدام و ناتو و انگلیس و صهیونیسم و شوروی آن موقع، در کشیدن این نقشه اشتباه نکرده بودند که ما سه روزه خرمشهر را می‌گیریم و یک هفته‌ای خوزستان را، برآوردی که کرده بودند، از نظر نظامی برآورد غلطی نبود، اما اینها یک عامل بزرگ را در محاسبات خود در نظر نگرفته بودند و آن هم دست خدا بود که ناگهان از آستین امثال شیخ شریف بیرون آمد.

شیخ دو بار به اعدام محکوم شده بود و باید در سال‌های ۴۲ و ۴۳، یا در تظاهرات که به طرفش تیراندازی‌ها شده بود و یا در شکنجه‌ها باید کشته می‌شد. همیشه هم متأثر بود که چرا شهید نشد، اما خداوند عالم، او را نگه داشت تا از بروجرود به سمت خرمشهر حرکت کند و اولین کسی بود که نیرو، تسلیحات و محمولات غذایی مورد نیاز مردم خرمشهر را به دست آنها رساند. اینشان در روز ۳ مهر، یعنی ۴ روز از جنگ گذشته، در خرمشهر بود و در همین روزها گروه خود را از نیروهای مردمی تشکیل داد. در جریان خرمشهر به قدری اوضاع به هم ریخته بود که سرباز از سرهنگ فرمان نمی‌برد. آن وقت شیخ شریفی که از بروجرود آمده بود، وقتی در مسجد جامع فریاد می‌زد: «چه کسی داوطلب است که به مقابله عراقی‌ها برود؟» از سرباز و استوار گرفته تا سرهنگ از جا بلند می‌شدند و اعلام آمادگی می‌کردند، یعنی همه فرماندهی ایشان را قبول کردند.

از جمله دل‌اورمردانی که وارد این صحنه شد، شهید نامجو رحمه‌الله علیه بود که آمد در دانشکده افسری امیرالمؤمنین (ع) اعلام کرد: «نیرو می‌خواهیم، چه کسی آماده است؟» ستوان‌هایی که دوره دانشکده افسری را طی کرده بودند و قرار بود در روز دیگر مراسم درجه گرفتن آنها باشد، حدود ۲۵۰ نفر حرکت کردند و به طرف اهواز رفتند. شهید نامجو اینها را دو قسمت کرد. حدود ۱۲۵ نفر به خرمشهر آمدند و ۱۲۵ نفر در اهواز ماندند. فرمانده اینها تیمسار حسنی سعیدی است. در میان اینها شهید آقارب‌پرست، شهید امان‌اللهی بودند و سرهنگ شریف‌نسب که آن موقع سرگرد و از مؤثرترین مقاومت خرمشهر بود که باید درباره‌شان مطالب زیادی نوشته شود. اینها از دل‌اورمردانی هستند که آمدند و در خرمشهر جمع شدند. همه اینها سلاح می‌خواستند و به شیخ شریف

گفتند ما به هیچ کس جز خودت اعتماد نداریم، یعنی شیخ باید آب و غذای نیروها را می‌رساند، تجهیزاتشان را می‌رساند و علاوه بر اینها باید غذای ارتش را هم تأمین می‌کرد. سردار شریف نسب که به عنوان فرمانده به آنجا آمده بود، می‌گفت: «نگاه کردیم دیدیم هیچ کس جز شیخ شریف، مورد اعتماد ما نیست.» چنین وضعیتی در خرمشهر بود که یک فرمانده ارتش نگاه می‌کرد و می‌دید یک نفر هم پیدا نمی‌شود که به او بگوید آقا شما مامور هستید سلاح ارتش را تهیه کنید.

از جمله کسانی که در این غربت، در این بی‌یابوری انقلاب، در این مظلومیت امام و مردم مضطرب به میدان آمد، مرحوم آسید مجتبی هاشمی بود. ایشان با ۱۰۰ نفر از تهران حرکت می‌کند و به اهواز می‌آید. این بچه‌ها به اهواز می‌رسند و آسید مجتبی تلاش می‌کند برای این بچه‌ها سلاح تهیه کند تا برای کمک به خرمشهر و کمک و از سقوط خرمشهر جلوگیری کنند. آسید مجتبی به هر دری می‌زند، کسی به او اسلحه نمی‌دهد تا زمانی که به آقای نوری، امام جمعه فعلی خرمشهر برمی‌خورد. ایشان می‌پرسد: «اگر من برایت سلاح تهیه کنم، تو به خرمشهر می‌آئی؟» آسید مجتبی می‌گوید: «ما سه روز است که اینجا هستیم و به هر دری که می‌زنیم، هیچ کس در استانداری به ما سلاح نمی‌دهد.»

در هر حال توسط آقای نوری، ۱۰۰ قبضه سلاح تهیه و در اختیار آسید مجتبی قرار داده می‌شود. آسید مجتبی اسلحه‌ها را بین این ۱۰۰ نفر تقسیم می‌کند و آنها به هر وسیله‌ای که دستشان می‌رسد، خودشان را به خرمشهر می‌رسانند و تبدیل به یک نیروی مؤثر در مقاومت خرمشهر می‌شوند. محوریت و رهبری و فرماندهی کل با شیخ شریف است. ارتش، هم به او یاری و هم از او پیروی می‌کند، هم از او انتظار دارد که در جایی که نیرو می‌خواهد، شیخ شریف فوری به او برساند، در هر جا سلاح می‌خواهد به سرعت به او برساند، غذا می‌خواهد همین‌طور. سپاه هم شیخ شریف را یاری می‌کند، از جمله اینکه سپاه آبادان که معلوم نیست از بیت امام یا جای دیگری مامور شده بودند، به‌طور مرتب به شیخ شریف تجهیزات و سلاح‌های ضروری را می‌رساند. ارتش هم از طریق گارد ساحلی مامور می‌شود که شیخ شریف را تجهیز کند و مهمات و خمپاره و انواع تسلیحات را در اختیار او بگذارد. وضعیت به‌گونه‌ای بود که شیخ شریف به آبادان آمده بود و به عمومی ما گفته بود: «عموماً من برای آبادان یک خمپاره ۶۰ آورده‌ام.» ما به قدری محروم بودیم که شیخ شریف می‌خواست به اینها دلگرمی بدهد که بایستید و مقاومت کنید، حتی به خانواده‌ها





عمومی خودش می گفت یک خمپاره ۶۰ تیر برای آبادان آورده‌ام. در چنین وضعیتی آسید مجتبی هاشمی هم وارد گود و به عنوان یک چهره مبرز و رزمنده وارد میدان شد. گاهی در کنار شیخ بود و گاهی از هم جدا بودند. به هر صورت آسید مجتبی از نظر نظامی به این نتیجه رسیده بود که ما داریم در خرمشهر نیروهایمان را از دست می‌دهیم و در مقابل عراق هم نمی‌توانیم مقاومت کنیم و امروز یا فردا بالاخره عراق شهر را تصاحب می‌کند، پس ما نیروهایمان را از شهر خارج می‌کنیم که در عقبه مقابله کنند. شهید هاشمی آمد و این مطلب را با شیخ مطرح کرد و شیخ قبول نکرد و در نتیجه بحث در میان آن دو بالا گرفت، یعنی این مسئله تبدیل به مشاجره‌ای بین آسید مجتبی و شیخ شد.

حجت‌الاسلام و المسلمین آسید محمد باقر موسوی در مسجد جامع، از محترمین و بزرگان و معتمدین خرمشهر و بسیار صاحب نفوذ در شهر بود و در روزهای آخر، خانه‌اش مرکز مبارزه و مقابله با دشمن بود. یادم هست مرحوم آقای خلخالی هر وقت به خرمشهر می‌آمدند، به منزل ایشان وارد می‌شدند، همچنین آقای هادی غفاری، نوه امام و همه کسانی که از بیت امام می‌آمدند، به آنجا وارد می‌شدند، یعنی تا زمانی که آن خانه تخلیه نشد، همه به آنجا می‌آمدند و از وضعیت نیروها خبر می‌گرفتند و اینجا یک مقر بود که کمتر دیده‌ام به آن در نقل خاطرات اشاره شده باشد. این بحث مشاجره در مسجد جامع انجام شد و آقای موسوی رسیدند و پرسیدند: «شما دو تا چه تان شده؟ شما که هر دو دارید برای مقابله با دشمنان دین و کشورتان و به خاطر خدا می‌جنگید». آسید مجتبی جوان‌تر بود. از سابقه شیخ شریف هم خبر نداشت، نه ایشان که هیچ‌کس جز آقای موسوی و یا مرحوم خلخالی که از سوابق مبارزاتی این روحانی در دوران طاغوت خبر داشت، دیگر هیچ‌کس از مردم خرمشهر اعم از نظامی و غیرنظامی، ایشان را نمی‌شناختند. البته اخوان جهان‌آرا و شهید اعلم الهادی یا شهید افسر شهنازی هم شیخ شریف را از زندان می‌شناختند. شیخ شریف هم رو نمی‌کند که من از طرف بیت امام در اینجا هستم، تشکیلات می‌شناسم، اهل مبارزه هستم. آسید مجتبی عصبانی می‌شود و می‌گوید: «این شیخ همه ما را به کشتن می‌دهد، خودش عمل می‌کند». آقای موسوی می‌پرسد: «نظر شما چیست؟» سید مجتبی می‌گوید: «نظرم این است که برویم آن طرف شهر و نیروهایمان را از خرمشهر به آن طرف پل ببریم». از شیخ همین را می‌پرسد، شیخ جواب می‌دهد: «ما تنها نیروی هستیم که داریم اینجا مقاومت می‌کنیم». اگر برویم، تا خود اهواز دیگر نیروی نیست که بماند و مقاومت کند و عقبه‌ای نداریم. اگر ما از خرمشهر بیرون برویم، نه تنها خرمشهر، بلکه آبادان و حتی خوزستان سقوط می‌کنند. من از شهر خارج نمی‌شوم، حتی اگر قطعه قطعه بشوم. آقای موسوی رو می‌کند به سید مجتبی و می‌گوید: «تو با شیخ کاری نداشته باش. اگر می‌خواهی نیروهایت را ببری، بردار و برو».

این سخنان در آسید مجتبی اثر می‌گذارد. آسید مجتبی و دیگرانی که دستور عقب‌نشینی از خرمشهر را می‌دادند، متوجه نکته ظریفی که شیخ شریف شده بود، نشده بودند. امروز ما می‌فهمیم که اگر شیخ شریف در مقاومت خرمشهر نمی‌ماند و فرماندهان را تشویق به ایستادگی نمی‌کرد و با سخنان خودش، به رزمندگان روحیه و شجاعت نمی‌داد و دشمن را در مقابل آنها خوار و ذلیل نمی‌کرد، ما امروز وضعیت خطرناکی داشتیم، اما آن موقع، چون بجزوجه جنگ بود، کسی متوجه این نکته نشد. این سخنان در آسید مجتبی مؤثر واقع شد و او کسی است که تا روزهای آخر سقوط خرمشهر در آنجا ماند.

**آیا نیروهای این دو تحت یک فرماندهی عمل می‌کردند؟**  
آسید مجتبی و شیخ شریف هر یک نیروهای خودشان را داشتند و نمی‌شود گفت در کنار هم می‌جنگیدند، چون شیخ شریف غیر از هدایت و فرماندهی نیروهای خودش، باید

### در غربت خرمشهر و در بی‌یاری انقلاب و مظلومیت امام و مردم مضطرب، شهید آسید مجتبی هاشمی، با گروهی از تهران حرکت کرد و به اهواز آمد. در آنجا آقای نوری، امام جمعه فعلی خرمشهر، برایشان سلاح تهیه کرد و آنها به عنوان گروهی مؤثر در مقاومت خرمشهر وارد میدان شدند.

به ارتش هم می‌رسید، سپاه را هم حمایت می‌کرد و با ایراد خطبه، نیروها را تهییج می‌کرد و به حرکت وامی‌داشت. در آن روزها شهدای گران‌قدر جهان آرا، اقارب پرست، امان‌اللهی، سرهنگ شریف‌نسب هم بودند که هر کدام با نیروهای خودشان در محوری مشغول مقاومت بودند. مقاومت خرمشهر متأسفانه آن‌گونه که باید مورد بازبینی و بازبینی قرار نگرفته و من کمتر به مطالبی شبیه به آنچه عرض کردم، به‌خصوص نقش نیروهای مردمی در آنها برخوردادم. آیا سابقه آشنائی قبلی بین شیخ شریف و سید مجتبی بود؟ علت سؤال هم این است که به نظر می‌رسد هر دوی آنها در دوران شهید نواب صفوی، ارتباطاتی با فدائیان اسلام داشته‌اند.

شیخ شریف قنوتی اولین روحانی است که بعد از قضایای نواب صفوی و شهادت فدائیان اسلام، در سال ۴۰، یعنی آغاز نهضت امام، گروهی مسلح تشکیل می‌دهد. بعد از انقلاب هم امام با بصیرتی که داشتند، یکی از معدود سیاستمداران عالم هستند که معتقد بودند ما باید ارتش مردمی داشته باشیم که اگر ارتش رسمی ما در میدان کارزار، کم آورد، ارتش مردمی به کمک از تش رسمی ما بشتابند. آنهایی که می‌گویند امام با هیچ مبارزه مسلحانه‌ای موافق نبودند، سخت در اشتباهند. شما ببینید حمایت امام خمینی از شهید نواب صفوی را که قیام مسلحانه را علیه طاغوت پایه‌گذاری کرد و دنبال حکومت اسلامی بود و درباره‌اش نشریه و کتاب نوشت. وقتی او دستگیر می‌شود، امام به محضر آیت‌الله بروجردی (ره) می‌روند و ناامید به خانه برمی‌گردند و عایشان را پرت می‌کنند و از این مسئله که نتوانستند کاری بکنند، بسیار ناراحت می‌شوند. حمایت امام از شهید اندرزگو هم تا بدان پایه بود که فرمودند به او شهریه بدهید. شهید اندرزگو از شخصیت‌هایی است



که ساواک ۱۴ سال در به در به دنبال او بود. بعد به انقلاب می‌رسیم که امام دستور تشکیل سپاه پاسداران را می‌دهند. هرگز مسابقه ندارد که رهبر انقلابی بیاید و علاوه بر نیروی نظامی موجود، نیروی نظامی جدیدی را تشکیل بدهد. امام می‌فرماید باید ارتش ۲۰ میلیونی داشته باشیم.

در سال ۴۰ عده‌ای می‌آیند و به شیخ شریف می‌گویند ما حاضریم عده‌ای از طاغوتی‌ها را بکشیم و خودمان به کوه‌ها بگریزیم. شیخ شریف می‌گوید: «من اگر چنین اجازه‌ای را به شما بدهم، بستگان شما به روحانیت بدبین می‌شوند.» او سعی می‌کند در عین حال که جوان‌ها را جذب می‌کند تا به طرف گروه‌های دیگر نروند، از هر نوع اقدام خودسرانه‌ای جلوگیری کند. شیخ شریف در جواب آنها می‌گوید: «من از طرف خودم نمی‌توانم در این مورد فتوایی بدهم. باید بروم و از استاد بپرسم و اجازه بگیرم.» در سال ۱۳۴۱ شیخ شریف به محضر امام می‌آید. نتیجه صحبت شیخ شریف با امام این می‌شود که شیخ شریف از طرف امام اطلاعیه‌ای را برای مرحوم سبیدار می‌آورد، و پس از آن با نام «انصارالزهر» اولین گروه مسلح در زمان طاغوت، توسط شهید شیخ شریف قنوتی در سال ۴۱ شکل می‌گیرد.

**در دوره شهید نواب صفوی، ایشان با گروه فدائیان اسلام هم رابطه داشتند؟**

بله و وقتی از شیخ شریف می‌پرسند: «شما چرا با فدائیان اسلام همکاری می‌کنید، می‌گویند: «امروز تنها گروهی که برای اسلام قیام کرده، گروه فدائیان اسلام است.» بعد از شهادت مرحوم نواب در سال ۳۷، شیخ شریف متواری می‌شود و به روستای دورافتاده‌ای در استان فارس می‌رود و پیوسته تحت نظر مأمورین بوده، به‌طوری که دانما از آن روستا به سپیدان یا شیراز می‌رفته است. شیخ شریف هرگز خودش این حرف‌ها را برای کسی نمی‌زد و تک‌تک این خاطرات را ما از سینه‌های مردمی که او را در شهرها و روستاها می‌شناختند، در طول ۲۰ سال بیرون کشیده‌ایم و نوشته‌ایم.

شیخ شریف هرگز به کسی نمی‌گفت با چه کسانی و در کدام شهرها و با کدام یک از علما در تماس بوده است. هرگز هیچ چیز را تا لحظه مرگ عنوان نکرد، مگر اینکه اتفاقی یا به اجبار اشاره‌ای به مواردی می‌کرد. بسیاری از دوستان شیخ شریف این چیزها را نمی‌دانستند تا وقتی که من کتاب خاطراتم را چاپ کردم.

**از ارتباط شهید هاشمی با فدائیان اسلام چیزی می‌دانید؟**  
آسید مجتبی جزو گروه فدائیان اسلام بود که مرحوم آیت‌الله خلخالی برای زمان جنگ تشکیل داده بود. من به دلیل سن آسید مجتبی بعید می‌دانم که با فدائیان اسلام اولیه رابطه‌ای داشته. اگر با شیخ رابطه می‌داشت، می‌دانست که او دارد چه کار می‌کند.

**رابطه گروه‌های گوناگون در خرمشهر چگونه بود؟**  
آنها تا روزهای آخر سقوط خرمشهر، دانما با یکدیگر تعامل داشتند. در روزهای آخر عده‌ای دو دست و دو پا و چشم‌هایشان را از دست دادند و عده کثیری هم شهید شدند. عده‌ای هم زخمی شدند و بعد از کمی معالجه، باز بر می‌گشتند و مقاومت می‌کردند که خود من یکی از آنها بودم. وقتی عملاً بچه‌های همه گروه‌ها از پا درآمدند و دیگر نیروی نماند. شیخ شریف گفت: «حالا دیگر هر کسی برای خودش عمل کند.» و گرنه تا آن روزها هم با هم تعامل داشتند.

**آیا بعد از شهادت شیخ شریف، تمه گروهِ ایشان به سید مجتبی ملحق شدند؟**

یک عده به ایشان و یک عده به سپاه خرمشهر ملحق شدند. من یادم هست که در کورت شیخ هم با هم بودیم که بعد آسید مجتبی آمد و وارد محاصره آبادان شد و از نیروهای بود که مبارزات جاناته‌ای کرد و حماسه‌های زیادی را در صحنه آبادان آفرید. ■